



## هنر و صناعت صفوی از منظر مشائیان (با تأکید بر نظریه میرفندرسکی در رساله صناعیه)

سالار حسن زاده<sup>۱</sup>، اسماعیل بنی اردلان<sup>۲</sup>، ایرج داداشی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه فلسفه هنر، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران. salar.hasanzadeh2021@yahoo.com  
<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول) دکتری تخصصی، دانشیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر، تهران، ایران. Bani.ardalan@yahoo.com  
<sup>۳</sup> دکتری تخصصی، استادیار گروه هنر، دانشگاه تهران، تهران، ایران. dadashi@art.ac.ir

### چکیده

در دوره حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ ه.ق) هنر و صنایع وارد مرحله‌ای جدید از شکوفایی شد. با این حال هنرهای مختلف در این دوره تاریخی، فراز و فرودهای زیادی را تجربه کردند. این تحول از نگاه فلاسفه این زمان دور نماد و هر یک به بررسی این تغییرات و علل بنیادی آن پرداخته‌اند؛ لذا بررسی دیدگاه آنها درباره هنر و صنایع این دوره قابل تأمل است. روش انجام پژوهش حاضر توصیفی و تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که از نظر فلاسفه مشائیان بقای اثر هنری با اندیشه پس‌پشت آن و جاودانگی نام هنرمند با دانایی، خیالپردازی و توانایی در صورت‌پردازی معنا ممکن است. در این دوره تاریخی هنر به‌عنوان فضیلت، وجه مشترک همه افراد جامعه بدون توجه به طبقه آنهاست. در ایران اصل وظیفه شهروندان، حفاظت از ملک، دین، بسامانی سرزمین و نیل آن به‌سوی سعادت، تعالی و گسترش عدالت است. تعالی و تدانی امور سرزمین از جمله درستی انجام امور توسط پیشه‌وران تحت تأثیر عملکرد و تفکر شهروندان صاحب فره یا شهروندان است. میرفندرسکی در رساله صناعیه مدعی صناعت روبه‌زوال و کم‌فروغ شدن اشتداد آن است؛ به این معنا که شهروندان صفوی دچار خطا و اشتباه شده، فره خود را از دست داده و ظلم شان فراگیر شده است. یکی از مهم‌ترین عوامل نیل جامعه به سعادت؛ تفکر، خلاقیت، پشت‌کار و دوری از تن‌آسایی در کار بر مبنای نیاز زیر نظر حاکم حکیم است.

### اهداف پژوهش

۱. بررسی هنر و صناعت صفوی از منظر مشائیان؛
۲. بررسی و مقایسه هنر دوران صفوی با نظریه میرفندرسکی.

### سؤالات پژوهش

۱. هنر و صناعت صفوی از منظر مشائیان چگونه است؟
۲. هنر دوران صفوی براساس نظریه میرفندرسکی چگونه است؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۳

دوره ۱۸

صفحه ۱۸۸ الی ۲۰۰

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۲۵

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۴/۳۱

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

### کلمات کلیدی

هنر،  
صناعت،  
صفویه،  
مشائیان،  
میرفندرسکی.

### ارجاع به این مقاله

حسن زاده، سالار، بنی اردلان، اسماعیل، داداشی، ایرج. (۱۴۰۰). هنر و صناعت صفوی از منظر مشائیان (با تأکید بر نظریه میرفندرسکی در رساله صناعیه). هنر اسلامی، ۱۸ (۴۳)، ۱۸۸-۲۰۰.



[dori.net/dor/20.1001.1.1735708.1400.18.43.21.4](https://doi.org/10.22034/IAS.2021.304601.1726)



[dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.304601.1726](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.304601.1726)



## مقدمه

معمای تعالی و تدانی هنر، غالب محققان این عرصه را به بازشناسی مبانی تفکری و بررسی تحولات تاریخی صفویان واداشته است. تغییر پارادایم مذهب در دوره شاه طهماسب و ارتجاع از طریقت به شریعت، خودباختگی ایرانیان در برابر دستاوردهای بیگانگان و همراهی آنان در خلع سلاح و تسلیم کردن میراث بومی و قومی، نیازمند بازتعریف است. جایگاه شاه به عنوان قطب شریعت و طریقت بعد از شکست در جنگ چالدران، بین صوفیان و رؤسای قبایل دچار تزلزل شد. ایفای نقش متفاوت نیمه اول و دوم دوره صفویه از شالوده‌ای بانگیزه، نیرومند، وجود نجبا و نخبگان و پادشاهانی قدرتمند به شاهانی صفاک و ستمگر و عیاش، بازیگر و طماعان اقتصادی، درگیری‌های جناحی درون سازمانی و دیوانی، نأامید، تن‌پرور و سست‌عُنصر، افراد کم‌مایه، بی‌سواد یا کم‌سواد تغییر کرده بود. بر اثر فشار و ظلم، میر و سایر هنرمندان را تقدیس‌کننده اعمال صفویان دانست. تقریباً همه آثار سلطان محمد، نقدی بر وضعیت موجود است. در آن دوره، پرداختن به هر چیزی برای حفظ آن بود، تا چیزی در معرض نابودی قرار نمی‌گرفته، برای حفظ آن اقدامی نمی‌کردند. اگر میرابوالقاسم فندرسکی در این برهه از تاریخ به نگارش رساله‌ی صناعیه پرداخته، آن را در معرض خطر دیده است. نگارش فتوت‌نامه سلطانی به دست مولی حسین واعظ کاشفی سبزواری نیز به این دلیل بود که این آداب در معرض فراموشی بودند. این تغییر مسیر مسلماً واکنش‌ها و ابهام‌هایی را در پی داشت و این نکته را تنها حکمای تیزبین پیشاپیش می‌دیدند. اخراج حکمای بزرگی چون خلیفه سلطان و پدرش از دربار شاه صفی و کورساختن چشمان پسران خلیفه سلطان و برادران او بر اثر دسیسه‌های فرصت‌طلب‌هایی که نقاب شریعت بر صورت داشتند، طلیعه‌چنین انحطاطی را به وضوح نشان می‌داد. تغییر پارادایم مذهبی جانی تازه و سرآغازی برای همه هنرها در جهان اسلام بود و این سرآغاز نیازمند تبیین مبانی دقیقی بود که در زمان گذار، چندان روشن نبود. در واقع در دوره صفویه از منظر تفکر مذهبی ایران تغییر کرد.

درخصوص پیشینه پژوهش حاضر باید گفت تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشته تحریر درنیامده است. با این حال آثار متعددی به بررسی وضعیت هنر و صنعت در دوره صفویه و دیدگاه فلاسفه درباره آن پرداخته‌اند. فیضی و محمدی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «اهمیت صنعت و هنر بافندگی در اقتصاد دوره صفویه»، به بررسی وضعیت هنر و صنعت و تأثیراتی که در تجارت این دوره داشته، پرداخته‌اند. با این حال در این اثر اشاره‌ای به دیدگاه فلاسفه درباره شرایط هنر و صنعت در این دوره نشده است. پازوکی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «معنای صنعت در حکمت اسلامی: شرح و تحلیل رساله صناعیه میرفندرسکی»، به بررسی دیدگاه میرفندرسکی درباره صنایع و هنر پرداخته است. در آثار یادشده بررسی وضعیت صنعت و هنر صفوی از نظر میرفندرسکی انجام نشده است؛ لذا نگارنده در پژوهش حاضر بر آن است تا به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع بپردازد.

## ۱. مفهوم صنعت و هنر در دوره صفوی

اگر سه جنبه روح، نفس و کالبد را برای هر صنعتی در نظر بگیریم، باید بگوییم آفرینش شی در سه مرحله الهام، ابداع و اعمال اتفاق می‌افتد. شکل‌گیری صنعت مبتنی بر چهار قسم است: مراتب عقل، خیال، حس، مراتب نزول صورت و منوط به تمامیت آنهاست. صنّ نیکویی فعل است. پس هر صنّی فعل است اما هر فعلی صنّ نیست. (صنّ به حیوانات و جمادات نسبت داده نمی‌شود. همانگونه که به آنها فعل نسبت داده نمی‌شود. صنّ انسان حسب ضرورت شخصی و صلاح اوست و عمل او صنعت است. از تمرین بر عمل حاصل آید و با نیروی عقل و اندیشه او تحقق می‌یابد. صنّ ابداع است از مرتبه عدم و پس از آن ابداع است که ابداع خود ایجاد است از مرتبه وجود و در نهایت ساختن است بر اساس الگویی که در نفس ابداع گردیده است. صنّ، ابداع، احداث از مراتب ترتیبی صنّ است هستند. باید گفت که عقل آبتن معانی است تا آن را به کار درآورد. پس سهم صانع در صنّ خویش وساطت از برای انتقال صورت است. صانع باید برای این امر آمادگی لازم را داشته باشد و شرط پیروی از عقل را به جای آورد تا صورت عقلی از واهب‌الصور به عقل هنرمند و از آنجا به خیال و از طریق قوای جسمانی به ماده پذیرنده صورت هبه می‌شود.

بسیاری از معانی در دوره صفویه دچار تغییرانی شدند از جمله معنای هنر. به‌کارگیری تعقل، فن، مهارت و شناخت مواد در حد کمال برای تأمین نیازهای جامعه مبتنی بر کشف، هنر به حساب می‌آید که هر دولتی سعی دارد با شاخص و معیار خود آن را به کار گیرد. عده‌ای از حکما معتقدند که هنر اسلامی مبتنی بر کشف است نه خلق و بحث هنر به صورت مستقل مطرح نیست. هنر به نحو اصلی و مستقل هیچ‌وقت مورد توجه حکمای اسلامی نبوده است. در ایران در همه ادوار، هنر بازتاب دینی داشته و کاشف معانی آن بوده است. هنر اگر تقلید باشد، تقلید از آفرینش خداست، نه آفریده از پیش موجود. بیان حس و خیال از دایره خیال خداست که سلطان محمد را متمایز از دیگر هنرمندان می‌کند نه انسان زمینی، از اعیان ثابت و مُثُل است نه محسوسات حسی و شواهد ظاهری. اگر بازتاب صور معنی‌دار است، این صور از عالم فوق قمر است نه این دنیای خاکی. صنّ و هنر نزد میرفندرسکی صرف تقلیل امر محسوس و مشهود به حواس ظاهری نیست و فضیلت اساس آن است. میرفندرسکی معتقد است که هر وجودی هرچه بیشتر به کمال غایی خود نزدیک‌تر شود، زیباتر خواهد بود. در نزد میرفندرسکی و دیگر مشائیان هنر، تقلید از صورت آفریده نیست؛ بلکه از سیرت آن است. وظیفه اثر هنری نوعی واسطه زبان نمادین غیر صریح با رمز و اشارات است. هنر تخیل آغشته شده به تفکر است. تمایل به استعلا و استکمال در انسان و آفریده‌های انسان تنها سایه‌ای از وجود خداوندی است و انسان در خلق مثال خداست نه مثل او؛ زیرا مثل هر چیزی در عرض اوست درحالی‌که مثال در طول اوست و ظهور و تجلی و سایه او که البته در مرتبه نازل‌تری قرار دارد.

کسب ثروت، قدرت و احترام برای انسان در هیچ جامعه‌ای بدون انجام کار میسر نیست. در ظاهر جامعه برای تداوم حیات خود نیازمند کالبد کار، پیشه و طبقه‌بندی مشاغل برای برقراری نظم است. پیشه به معنای به‌کارگیری عقل، دانش، تجربه و شناخت مواد و متریال در یک حوزه مشخص، به همراه مهارت و توانایی انجام کار، نیکویی و فضیلت



است و در کالبد روح و نفس کار مستترند. می‌توان افرادی را که کارهای مشابه انجام می‌دهند، در یک طبقه شغلی قرار داد. طبقات اجتماعی نتیجه نسل‌های پیاپی آزمون، خطا، تعقل و تعمق حکما و خواص جامعه است. تقریباً در همه اعصار طبقات پایین در خدمت طبقات بالاتر بوده‌اند. «صنعت‌گران و تجار به‌عنوان بزرگ‌ترین عناصر جمعیت شهری در خدمت طبقه نخبگان متشکل از امرای نظامی، مهتران دیوانسالار و علمای برجسته بودند. البته این وضعیت اجتماعی فرورمته، به شکل متناقضی از ورود پیشه‌وران معتبر به طبقه یا طبقات بالاتر یا از تحرک اجتماعی و به‌دست آوردن فرصت‌هایی برای بهبود وضعیت محروم نمی‌گذاشت.» (کیوانی، ۱۳۹۵: ۵۴).

حضور کیفی یک پیشه در جامعه و نسبت آن با شریعت در تعیین جایگاه و بهره‌مندی آنها از منافع اقتصادی نقش مهمی دارد. «در دیدگاه اسلام و شریعت، پیشه‌وران از احترام زیادی برخوردار هستند تا جایی که امام محمد غزالی نظریه‌پرداز اسلامی کاسب را حبیب خدا دانسته؛ چراکه برای تأمین نیازهای خود و امرارمعاش نیازمند آموختن فنون مشاغل هستند این کار برای نخبگان سیاسی و حتی شاهان، نوعی فضیلت به‌شمار می‌آمد... سیمونکه یکی از کشیش‌های «کارملیت» در سال‌های ۱۰۱۶ ه.ق نقل می‌کند که شاه عباس اول به آموخته‌های خود در حرفه‌های مختلف مباحثات می‌کرد: وی از ساختن شمشیر هلالی، شمخال، افسار و زین اسب، بافتن لباس، تصفیه کردن نمک، مرکبات، عرق گل‌ها و داروها و خلاصه تمامی حرفه‌های شهر لذت می‌برد و... این مسئله عجیب نیست که شاه عباس اول در یادگیری هنرهای دستی (پیشه‌ها) توجه نشان دهد؛ زیرا در مشرق‌زمین و به‌ویژه ایران، یک مرد حتی هنگامی که در زمره اعیان بود، اگر به برخی از هنرها و پیشه‌ها آشنایی نداشت، فرومایه و نانجیب به‌شمار می‌آمد... حتی فقه‌های بلندپایه دوره صفویه از راه پیشه‌وری امرارمعاش می‌کردند برای مثال آقا محمد بیدآبادی فقیه بلندمرتبه عهد صفویه از راه دگمه چینی امرارمعاش می‌کرد» (همان: ۵۴).

میرفندرسکی همه اعضای یک جامعه را بدون هیچ محدودیتی در انجام کار مشترک می‌داند. «تولد و پرورش در خانواده پیشه‌ور، مانع از آن نمی‌شد تا پیشه‌وران پُر یا بااستعداد یا فرزندان آنها بتوانند به مقامات بلندپایه حکومتی دست یافته و به سلک طبقات حاکم درآیند. برای نمونه میرزاشاه‌حسین، دیوانسالار امور لشکر دوره شاه اسماعیل اول که وکیل (قائم‌مقام و نایب برگزیده) شاه اسماعیل شد، در آغاز سنگ‌تراشی می‌کرد. یا میرزانجُم، مأمور برجسته دیگر حکومت شاه اسماعیل در رشت زرگری می‌کرد. یا میرزا محمودبیگ، صدراعظم شاه عباس دوم فرزند یک خیاط بود. این افراد بر پایه استعداد خود ترقی می‌کردند و به موقعیت‌های بلندپایه‌ای در حکومت دست می‌یافتند. جریان پیشه‌وری و آراسته بودن به فضیلت و استادی در یک پیشه برای دوره‌های بعد نیز ادامه داشت به نحوی که کریم خان زند نیز به مهارت خود در جوراب‌بافی، فرش‌بافی و بنایی مباحثات می‌کرد» (همان: ۵۴). با توجه به تحرکات طبقات و امکان جابجایی در آنها، پیشه‌وران (صنعت‌گران و تجار) به‌عنوان بزرگ‌ترین عناصر جمعیت شهری در خدمت طبقه نخبگان برجسته بودند.

## ۲. تحلیل فلسفه مشائیان از تحول در هنر و صنعت با تأکید بر نظر میرفندرسکی

میرفندرسکی سه ساحت در تبیین وجود انسان در نظر آورده است: ساحت بدن یا تن، ساحت نفس یا روان و ساحت روح یا جان. جامعه نیز متناظر با پیکره انسان یک پیکره انسانی بزرگتر است با همان سازوکار و اندام‌واری وجود انسانی منعکس در اندام‌واری جامعه — که انسان مجتمع است — می‌شود و آن هم انعکاسی از اندام‌واری هستی یا کل است. همان هندسه، قانون و نظمی که بر جهان حاکم است، بر جهان انسانی نیز حکم می‌راند؛ لذا تناظری دقیق میان آن‌ها وجود دارد. اگر از قوانین هستی نمی‌توان سرپیچید، از قوانین حاکم بر جامعه انسانی نیز که برگرفته از همان قوانین است، نمی‌توان تخطی کرد. حتی میان پیشه‌ها نیز این رابطه آرگانیک یا اندام‌وار حاکم است. تعالی میان آن‌ها نیز در این نسبت اندام‌وار تبیین می‌شود.

اینکه در برخی برهه‌های تاریخ، ما از حیث تاریخی شاهد روایاتی هستیم از سوءتدبیرها و سوءاستفاده‌های حاکمان و پادشاهان خبر می‌دهد، دال بر عینیت این روایت تاریخی با حقیقت تعالیم دینی نیست. وجوه تاریخی سنت و تاریخ سنت با حقیقت سنت یکی نیستند. همان‌گونه که یک نقش از انسان با حقیقت انسان یکی نیست. نمی‌توان حقایق یک دین را از مشترکات رویدادهای تاریخی حاکی از رفتار و کنش دینداران آن استخراج کرد. آن‌چه از تاریخ دریافت می‌شود، هرچند می‌تواند آگاهی بخش باشد لیکن آگاهی راستین یا معرفت حقیقی نیست. اندیشه‌های پیشاسقراطیان به‌ویژه هراکلیتوس در صفحات ۴۵ و ۴۶ کتاب تاریخ فلسفه یونان گاتری و نامه هفتم افلاطون نیز بر این موضوع تأکید دارند. رویداد تاریخی چیزی است و حقایق چیز دیگر. به همین دلیل ارسطو شعر (یا هنر) را حکیمانه‌تر از تاریخ می‌داند و در مقدمه کتاب *متا تا فوسیکا* (مابعدالطبیعه)، فیلومیتوس را همانند فیلسوفوس سالک حقیقت دانسته و هر دو از حیرت می‌آغازند و به حقیقت راه می‌برند.

گاه مسئله مخالفت علمای دینی با برخی پیشه‌هاست. پیشه‌هایی همچون هنرمندان و نوازندگان موسیقی که این طبقه به‌خاطر نوع پیشه و البسه متفاوتی که داشتند، چندان سنخیتی با شریعت نداشتند و در رده‌های پایین اجتماعی جای می‌گرفتند و برای آنها ارزش اجتماعی کمتری قائل بودند. «درباره پیشه‌هایی که در شرع مقبول نبود یا حرفه آنها مورد احترام قوانین عمومی سنت‌های ایران نبود، اولاً حکومت مستقیم بر آنها نظارت می‌کرد، برای اطمینان بیشتر با نظارت مستقیم حکومت بر افراد، حرفه‌هایی که بیشتر آنها به اخلاق و اصول جامعه آسیب می‌رساند مورد کنترل حکومت باشد و دوماً درآمد بی‌واسطه‌ای برای سرپرست کارمندان خود فراهم می‌کرد. گرچه برخی از این مشاغل ممکن بود درآمد کافی برای پرداخت مالیات قابل توجهی داشته باشند، اما واقعیت این است که به‌رغم دریافت مالیات از آنها توسط نقیب و واریز به خزانه حکومت، آن مشاغل و پیشه‌ها مورد احترام سنت‌ها و قوانین عمومی و شرع نبودند برای مثال معرکه-گیران، قلندران، قصه‌گویان، شاهنامه‌خوانان، فالگیران و خیمه‌شب‌بازان، گرگ‌گیران، حقه‌بازان و ...» (کیوانی، ۱۳۹۵: ۶۱).

در یشت نوزدهم به گزارش پورداوود فره ایزدی چنین تعریف شده است «فره فروغی است ایزدی که به دل هر که بتابد، از همگان برتری یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی می‌رسد و برازنده تاج و تخت گردد و آسایش گستر و دادگستر می‌شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد. شایسته الهام ایزدی شود، به عبارت دیگر آن که مؤید به تأیید ازلی باشد خواه پادشاه، خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرپیشه دارای فره ایزدی است». یعنی شکوه حقیقت الهی و کیفیتی آسمانی را نشانه فره ایزدی می‌دانند که چون در کسی حاصل آید، او به شکوه و جلال پادشاهی و خلق و مرحله تقدس و عظمت معنوی دست می‌یابد. فره فروغی ایزدی است که بر دل افراد می‌تابد و وقتی از دل شخص برود پادشاه، پارسا، نیرومند یا هنرمند و پیشه‌ور کارش به تباهی خواهد انجامید. وظایف اخلاقی و معنوی و بصیرت او بر تمام شئون اجتماعی احاطه دارد و دل او محمل نیرو و اقتدار و بصیرت است که مهم‌ترین جلوه فره در پادشاه ظهور و بروز پیدا می‌کند.

در بسیاری از موارد، عده‌ای به قیام و یاری فردی شتافته‌اند که در صورت تمایل می‌توانستند حکومت را در دست گیرند اما شخصی را به پادشاهی رسانده‌اند که از نسل جمشید و پیش‌دادیان بوده است و فره را با همه خصایل و ویژگی‌هایش به او امانت سپرده‌اند. در تاریخ بلعمی این مفهوم از زبان خود کاوه بیان می‌شود: «من این کار را نشانیم زیرا که من از خاندان ملکام و پادشاهی را باید که از خاندان ملکان باشد» (تاریخ بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۷۶).

در یشت‌ها نیز به این نکته اشاره دارند که «نژاد بدون داشتن فضایل خاص و آموزش‌های لازم و آراستگی به انواع هنر و پیشه‌وری برای فره‌مندی کافی نیست و شه‌ریار باید زمینه‌های لازم در حوزه هنر، گوهر، دین، فره، هوش، شجاعت و دلیری، توان و قدرت انجام کار، صاحب‌نظری و استقلال رأی داشته باشد. شه‌ریار نیک کسی است که همه این‌ها را در خود درونی کرده باشد. پیوند پادشاه با دین مهم‌ترین و نخستین ویژگی پادشاه نیک است. در حقیقت گام برداشتن در راه دین و دین‌یار بودن و اقامه دین و داد از مسئولیت‌های خطیر پادشاه است. در مستندات گوناگون در هنگام واگذاری قدرت و تاج و تخت نیک‌روی، نیک‌پنداری و نیک‌رفتاری و وجود سرشت پاک باعث نهادینه شدن و تابش فره از تمام وجوه او خواهد شد و تمام موجودات تابع او می‌شوند. هوشنگ شاه با استفاده از فره سنگ را از آهن جدا می‌کند و آهنگری و انواع دیگر پیشه‌ها را ابداع و در بین امت خود رواج می‌دهد؛ زیرا فره موهبتی از سوی یزدان پاک برای تعالی جامعه است» (همان: ۱۱۴).

هانری کربن نوری را که از ذات الهی فیضان پیدا می‌کند، توسط آن معانی و صور از صورتی به صورتی دیگر تبدیل و برتری پیدا می‌کند و به واسطه آن هر انسانی به فعالیت و صنعتی قادر می‌شود. «این چکیده فره و خلاقیت و ابداع بر اساس تفکر اسلامی در دوران پس از ورود اسلام و تشکیل دول اسلامی و خاصه دولت شیعی صفوی می‌توانست منجر به ارتقای مفاهیم و صور و معنا گردد. بر اساس روایات نور الهی که توسط وجود پیامبر برای عموم مسلمین قابل درک است، توسط شاخه‌های زرین درخت سدره‌المنتهی به همراه حضرت جبرئیل، شاخه‌های نور و زندگی را با سرمنشاء دین اسلام تا درون خانه هر مومن خواهد برد» (عوض‌پور، ۱۳۹۶: ۳۱).

در متون آغازین سیرالملوک عصیان و عدم اطاعت بندگان در نابودی پادشاهی نیک و قصور فرمانروا و گسست فره و بروز روزگار نابسامانی و آشوب و رواج ظلم و ستم مؤثر است اما به صورت کامل با چیزی به نام فره مغایرت ندارد. شرایط تسلط اقوام غیرایرانی بر ایرانیان مؤلفه‌های اندیشه‌ای دوران باستان و اسلامی را با تلفیق و ترکیب دچار دگرگونی‌هایی کرد که منجر به ناپایداری بیشتر فره و افزایش یا کاهش برخی از اثرات و کارکردهای فره شد و با انجام اعمال نادرست تأیید الهی و حقانیت حکومت از دست رفته و پادشاه دیگر نماینده خدا بر روی زمین محسوب نمی‌شود. از آنجا که سلطان ظل‌الله است تا روز قیامت از هر نوع حسابرسی و بازخواست مصون نیست و تنها مالک اصلی یعنی خداوند حق بازخواست از همگان را دارد. تلاش‌های خواجه در ارائه الگوی جدید از فرمانروایی ملوک عجم شاه عادل و تأکید بر حکومت عدل و نظم در امور را رمز بقا حکومت می‌داند و روی آوردن پادشاه و امیران به ظلم و بی‌عدالتی را باعث فروپاشی حکومت و جامعه می‌داند. او با آگاهی از این مطلب که گریزی از حکومت‌های مسلط غیرایرانی نیست، در گذار از تمامی آرمان‌ها برای سامان‌بخشی جامعه تا سرحد امکان آموختن و پای‌بندی به عدالت را به فرمانروایان توصیه می‌کند.

با این حال چنان‌که طبیعت، اساطیر و شخصیت‌ها و پدیده‌ها به مرور زمان در میان اقوام متعدد آریایی جلوه‌های گوناگونی پیدا کند، گاه در کسوت یک انسان نخستین، چه پادشاه سرزمین مردگان یا در مقام نخستین پدر یا مادر جایگاه حامی، نگهبان، نجات‌بخش و عدل‌گستر در سطح زمین ایران جلوه شهریاری به همه نقوش و چهره‌های یک نفر اضافه می‌شود و او را شاه فرهمند معرفی می‌کند. خطای شخصی فره و قدرت و اسباب شهریاری را از او خواهد گرفت و خواسته‌اش تسلط بر همه سرزمین‌ها و مردمان و توده‌های و دیوان‌هاست. پرورش رمه‌ها و جوشش آب‌ها و رشد گیاهان و مهار نامیرایی و محدود کردن و مهار نیروهای منفی طبیعت کمال‌گرایی خویش و فرمان‌روایی بر هفت اقلیم توسط صاحب‌فره است. صاحب‌فره در تداوم و تدارک نیروی فرمان‌روایی خود نیرو را از آسمان به یاری می‌طلبد. صاحب‌فره از برترین قدرت آسمانی برای به دست گرفتن قدرت هدایت و رهبری مردمان کمک و استمداد می‌طلبد تا همواره حامی و پاسدار و نگهبان جهان باشد (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۳۰۲). مهر در اصل ایزدی است که در فرمان‌روایی جهان شریک است. او بخشنده برکت و حامی پیمان در جهان است. پس در تحولات اجتماعی این ایزد در جامعه ایران تبدیل به ایزد همه طبقات اجتماعی می‌گردد و وظیفه برکت‌بخشی و حمایت از پیمان و وظایف جنگی بسیاری بر عهده اوست. او در حقیقت با این شراکت تبدیل به ایزدی می‌شود که حامی هر سه طبقه سنتی جامعه ایران است (بهار، ۱۳۶۲: ۴۹ و ۴۸). می‌توان گفت که از نظر میرفندرسکی «فره ایزدی» چیزی جز درخشش فروغ خرد یا نور عقل بر وجود آدمی نیست. هنگامی که خرد یا عقل بر وجود آدمی حاکم شد و او را از سیطره قوای حیوانی یا لایه‌های تاریک نفسانی رهانید، در وجود او نور و حرارتی ایجاد می‌کند که بدان به حقایق عشق می‌ورزد و در تاریکی‌های مسیر کمال راه خویش را می‌یابد. پس «فره ایزدی» چیزی جز درخشیدن «فروغ خرد» و «گرمای مهر» نیست. کار اصلی پیامبر، امام، نبی، حکیم یا فیلسوف... روشن نگاه داشتن آتش خرد در جان آدمیان است. آتشی که هم روشنایی می‌بخشد و هم گرمی. پس در پرتو فروغ روشنایی خرد مردمان راه می‌یابند و با گرمای مهر هم به راستی و آفریننده آن و هم دیگر



مردمان و هستی‌ها مهر می‌ورزند و در پس هر آفریده‌ای رخ یار و آفریدگار را می‌بینند. در تعریف فره ایزدی یا خره یا ورج در کتابی مانند برهان قاطع از محمدحسین بن خلف تبریزی آورده شده که: «خره؛ به فتح اول و ضمّ ثانی و اظهارها به معنی نور باشد مطلقاً اعم از پرتو چراغ و آتش و آفتاب و بعضی به این معنی به ضمّ اول و فتح ثانی و اخفای‌ها گفته‌اند چنانچه گویند خرّه نوری است از الله تعالی که فایز می‌شود بر خلق و بدان نور خلاق ریاست بعضی بر بعضی کنند و بعضی به وسیله آن نور قادر شوند بر صنعت‌ها و حرفت‌ها و از این نور آن‌چه خاص باشد، به پادشاهان بزرگ و عادل فایز گردد و آن را کیاخره گویند و به این معنی به ضمّ اول و کسر ثانی هم به نظر آمده است و با واو معدوله نیز گفته‌اند که خوره باشد.» شبیه همین تعریف در آثار سهروردی نیز دیده می‌شود. معنای این عبارت این است که آدمی در پرتو خرد به کمالی دست می‌یابد که می‌تواند آدمیان دیگر را نیز به کمال رهنمون شود (ریاست بعضی بر بعضی) و هم‌چنین اشیاء را نیز به کمالی برساند در خور شأن آدمی (قادر شوند بر صنعت‌ها و حرفت‌ها). اساساً هنگامی که آدمی نور عقل بر وجودش تابیدن بگیرد و چیزی مانع از درخشش این نور بر وجود آدمی نگردد، او به جایگاه حقیقی خود و تفاوت‌اش با دیگر موجودات واقف می‌شود. پس همه فضايل (برتری‌ها) و صفات و کیفیات الهی را در وجود خود حاکم می‌کند. پس تخلق به اخلاق الهی می‌یابد و تشبه به حق می‌ورزد. این امر اگر در طول زمان سستی نگیرد و ثابت و پابرجا باشد، شخص را از مقام مروت به مقام فتوت اعتلا می‌دهد و اگر به کمال لایق خویش برسد، از مقام فتوت به مقام ولایت تعالی می‌یابد. در مقام ولایت است که شخص می‌تواند به اکمال دیگران (اعم از انسان‌ها و اشیاء) دست بیازد. برای همین در فتوت‌نامه تحفه الاخوان فی خصایص الفتیان اثر عبدالرزاق کاشی، مراتب مروت، فتوت و ولایت را برای جوانمردان و سالکان حقیقت برشمرده است. توگویی در این مقامات است که جوانمردان به مراتب اعلاّی وجود دست می‌یابند. همین بهترین دلیل برای وجود حلقه‌های اصناف و صاحبان حرف و پیشه‌هاست. پیر در هر صنف کسی است که به مقام ولایت دست یافته است؛ لذا به تربیت شاگردان می‌پردازد. پذیرش شاگرد هم بر اساس اهلیتی است که پیر در سیمای او می‌بیند. فره ایزدی در مقام فتوت است که آغاز به تابیدن می‌گیرد و اگر ثبات یابد، فرد در مقام ولایت جایگاه می‌یابد.

در اندیشه ایران باستان یکی از اصلی‌ترین علل جدایش فرّه و کلیه موهبت‌های دیگر شهریار ارتکاب به خطا و گناه است که باعث ایجاد نقص در همه پدیده‌های هستی تحت فرمانش خواهد شد. اگر پادشاهی خوب باشد، همه چیز خوب و اگر بد باشد، همه چیز ناقص و بد خواهد شد، مردمان در این زمینه مسئولیتی ندارند و تنها اراده فرد برگزیده تعیین‌کننده خواهد بود. «سقوط غم‌انگیز صاحب‌فره و شاه فرمند بدبختی‌های بی‌شماری را برای مردم به همراه خواهد آورد» (کریستین سن. ۱۳۶۸: ۲۸۳). خطای شاه فرمند هرچه باشد، نه تنها فرد و شخص فرمند را به تباهی و گرفتاری و پریشانی و سختی می‌افکند؛ بلکه با از بین بردن تقدس ازلی، تاریخ و قدرت جوامع را در طول زمان تغییر خواهد داد؛ هرچند چهره جدید کماکان ساخته و پرداخته جلوه تقدس قدسی است تا همچنان حافظ خواسته‌ها و نیازهایشان باشد. گناه ورزیدن صاحب‌فره باعث جدایی فره از او خواهد شد. فرار فره از شخص شاه به معنی از بین رفتن آن نیست؛ بلکه فره نزد سه گروه از جامعه یعنی موبدان، ارتش‌داران و کشاورزان به صورت منطقی تقسیم خواهد شد و همچنان وجود

دارد. زمانی که صاحب‌فره مرتکب گناه می‌شود، طبق نیاز حکومت یا تعادل در قدرت سیاسی برای پایداری جامعه، مهر درجه‌ای از درجات خود را می‌کاهد و ایزد مرتبط با مهر در مقابل اهورامزدا به خدای درجه دو تبدیل می‌شود تا بخشی از نیروی خود را به نیروهای دیگر بدهد، شاید دین نو (وضعیت جدید) را بپذیرند و با قبول آن دیگر اصول آن را زیر پا نگذارند. براساس چنین نظریه‌ای پادشاه از نیمه دوم حکومت صفویه تنها ریاست عامه مردم را در دست دارد و رؤسای دو قدرت دیگر را باید به رسمیت بشناسد و به استقلال آنها در امر حکومت احترام بگذارد (بندهش، ۱۳۶۹: ۳۰۶).

وقتی شاه صاحب‌فره پا را از گلیم خود درازتر می‌گذارد، غافل از این است که همین موبدان واسطه‌های عملی تفویض قدرت شاهی از آسمان به او هستند و اگر شاه بخواهد قدرت مطلق باشد با حکمی ساده قدرت را تجزیه و فره را از او می‌گیرند. قدرت واحد و مستمر در وجود شاه و تسلط بر مردم با حفظ قدرت ظاهری مرکزی به سه بخش تقسیم می‌شود و نمایندگان هر بخش ریاست مستقل و قدرتمندی را صاحب هستند. آغاز چرخش قدرت از یک نفر به افراد مختلف موضوعی است که در طول تاریخ و در اساطیر ایران باستان پیوسته اتفاق افتاده است تا ساختار طبقاتی جامعه همواره نظم مطلوب خود را حفظ نماید و از هم ننگسند. در این تقسیم‌بندی جدید، زمانی که در غیبت شهاریار صاحب‌فره قسمتی از قدرت نظامی در دست موبدان بود، اختیار آنها از قدرت نظامی کوتاه می‌شود و با سپردن این قدرت به شهاریار با حفظ تقدس ازلی قدرت شهاریار محوریت قدرت نظامی و دینی و سیاسی و فکری به او بازگردانده می‌شود تا اطاعت بی‌چون و چرا از شاه فرهمند برای حمایت و پاسداری و رهبری جامعه به‌سوی سعادت ازلی صورت پذیرد. شاه فرهمند تعیین‌کننده تمام ذهن و فرهنگ ایرانی است که رقم زدن سرگذشت و تاریخ همواره بر دوش و جزو وظایف شاه فرهمند است (فارابی، به نقل از طباطبایی؛ ۱۳۶۷: ۱۶).

شرح اعمال و خدمات و حمایت از تمامی امور جامعه در اراده و حمایت شاه فرهمند است: حمایت از دامپروری و دامداری، کشاورزی، سکنی دادن و یک‌جانشینی و شهرسازی، ابداع و آموزش مردم در اغلب فعالیت‌های لازم برای پیشبرد جامعه و ... تمامی امور فکری و عملی در دست شهاریار است. اوست که با حمایت و رهبری اوضاع و شرایط آن دوره را در جهت رسیدن به تعالی اجتماعی تعیین و راهبری می‌کند. او باید برای ریز و درشت مسائل حیات اجتماع تصمیم بگیرد و فرمان عمل به آن را صادر کند. «همه مردم و حیوانات و جنبندگان و گیاهان تحت حمایت او هستند و باید همواره متذکر شود و از نیروهای آسمانی برای پیشبرد امور استمداد بطلبد» (اوستا، وندیداد فرگرد، ۲: ۶۶۷).

### ۳. وضعیت صنایع و هنر در عصر صفویه از دیدگاه میرفندرسکی

پایه‌های حکومت صفویان که براساس تفکرات قلبیه‌ای تورانی، ریشه‌های تصوف در اردبیل، شمنیسم تغییر چهره داده شده تورانیان و خوانشی منحصر به فرد از عبادات و راز و نیاز استوار بود، به تدریج در قالب فرهنگ ایرانی تمامی ایران را فراگرفت. هر چند تصوف نظری در قرن ششم به دست محی‌الدین ابن عربی مشهور به شیخ اکبر به اوج تعلیمات نظری خود نزدیک شده بود، از قرن دهم به بعد، همه یا اغلب صوفیه، دیگر آن اندک برجسته‌گی علمی و فرهنگی

پیشینیان خود را نیز نداشت. شاید بتوان گفت که تصوف از این به بعد، صرفاً غرق در آداب و ظواهر و بدعت‌های بیشتری شده بود. آنان با تأسیس حکومت مرکزی نیرومند داخلی توانستند تغییرات زیادی در تفکر عامه و روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تولید آغاز کنند. «این تغییرات، پایه و اساسی شد که بر مبنای آن قدرت خود را به‌طور مستقل و تداوم بخشند و با اعلام رسمی مذهب تشیع آرمانی را که تا قبل از آن حکومت‌های کوچک محلی نتوانسته بودند انجام دهند، جامه عمل پوشانند و با فراخوان علما از جبل‌العالی یا سوریه امروزی ضعف احکام فقهی و مسائل مذهبی پیشین را از بین بردند» (روملو، ۱۳۴۲: ۱۶).

در دوره صفویه، تا حدود زیادی برابری طبقاتی در به دست آوردن جایگاه‌های دیوانی درون دستگاه حاکم بیش‌ازپیش تحقق یافت. به غیر از مذهب، آن هم اهل تسنن، هیچ‌یک از شاخه‌های خون، رنگ، نژاد و ملیت در امر به‌دست‌آوردن مناصب و ترفیع پایگاه اجتماعی دخالتی نداشت. فضیلت‌سالاری و قدرت اجتماعی نقش مهمی در ارتقاء مقام و نزدیکی به رأس هرم یعنی شاه بر عهده داشت. اولثاریوس به اهمیت نقش شایستگی و لیاقت در کسب مقامات دولتی اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد: «صاحب‌مناصبان براساس ارزش و شایستگی‌شان و نه براساس نسبشان منصوب می‌شدند و ادامه می‌دهد که به همین دلیل آنان با شادمانی جان خود را به خطر می‌انداختند؛ زیرا می‌دانستند که این تنها راه ترقی تا بالاترین مدارج است» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۱/ ۶۸۴).

در جامعه هرمی صفویان به‌خصوص در دوران حکومت شاه عباس، شاه با هوشمندی و فراست خاص خود به جایگاه قطب عرفان نیز رسید و تقریباً نقش پیامبر را که میرفندرسکی به‌عنوان بالاترین پیشه در نظام پیشه‌وری تعریف کرده بود، به خود اختصاص داد. «نفسی که با کمک عقل فعال می‌توانست انسان را به جهان ملکوتی و عقول مجرد هدایت کند؛ اما این رابطه درونی از چشم اکثر مردم پنهان است. در صورتی که با تکامل و تزکیه نفس و ارتقاء به مقام تجرد این «همدمی» آشکار می‌شود و درباره انبیاء و اولیا به نهایت وضوح می‌رسد» (بنی‌اردلان، ۱۳۹۱: ۱۹). طهماسب و عباس برای به‌رُخ کشیدن بیشتر جایگاه خود در راستای ساماندهی امور استفاده می‌کردند و تجربه زیسته زمان خود را با خیال خیال‌آفرین در جهت خلق آثاری به‌کار می‌گرفتند، حتی شاه‌عباس در نام‌گذاری گل نیلوفر در نقوش ختایی تحت عنوان گل شاه‌عباسی نام خود را جاودانه کرد. در هر قدمی که مخاطب در عمارت عالی‌قاپو برمی‌دارد، جایگاه شاه با هزاران نقش‌ونگار به او یادآوری می‌شود. «بین شاه و مردم توده‌ای مقامات (اشرافیت) لشکری، کشوری و روحانیون در سطوح مختلف با وظایف متفاوت وجود داشت. شاه در رأس هرم (شهریاری، سلحشور و پیشه‌وری) قرار داشت. در قاعده هرم ارکان دولت صفوی (دیوان اربعه) و در قاعده تحتانی هرم، مردم عادی قرار داشتند که شامل دهقانان مناطق روستایی، صنعت‌گران، دکان‌داران و تجار کوچک شهرها بودند» (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۴). فشار سلسله‌مراتب اجتماعی، سرانجام متوجه کشاورزان و پیشه‌وران شد. در سطح جامعه افرادی به کنترل انواع مشاغل و نگهبانی و پاسداری از نظم عمومی مشغول بودند که داروغه در رأس اداره امور شهر به کمک نیروهای خود مشغول اداره آن بود.

تفکر شرقی، شهریار را مسئول جامعه می‌داند. در ایران می‌توان شهریار را به یک ظرف تشبیه کرد، از سکونت، کشاورزی، حمل و نقل و... مسائلی هستند که شاه برای به سعادت رساندن جامعه تحت پوشش خود با آنها سر و کار دارد. به سامانی همه امور در این دیدگاه وابسته به وجود شهریار عادل، حکیم و درست‌کردارست که در مجموع فره نامیده می‌شود. صاحب فره از طرف نیروهای ناشناخته آسمانی و مأورایی همواره تا زمانی که مرتکب اشتباه یا خطایی نشده، در هدایت جامعه به طرف تعالی و سعادت و گسترش عدالت یاری می‌شود. تعالی و تدانی کار یکی از عوامل تحت تاثیر فره شهریار است. ارائه طبقه‌بندی موجب نظم‌بخشی بهتر کار می‌شود. از نظر نگارنده این سطور میرفندرسی معتقد است هر کسی که کار یدی بیشتری انجام می‌داد، در طبقات پایین‌تر و هر کسی که بیشتر به کارهای فکری مشغول می‌شد، در طبقات بالاتری در اجتماع قرار می‌گرفت. توان انجام کار صحیح همراه با داشتن هدف در زمان و مکان مشخص نتیجه کار مدنظر میرفندرسی است که در راستای پایداری کل نظام و برای مدیریت بهتر آن است.

اگر تناظری میان مراتب هستی که میرفندرسی از آن به‌عنوان کل یاد می‌کند و مراتب وجود آدمی و بالمآل مراتب اجتماعی نباشد، اساساً جامعه از مسیر تکامل صناعی خود خارج می‌شود. مراتب اجتماعی زاینده اندیشه فیلسوف نیست که در دنیای مفاهیم ذهنی خود غرق شده باشد. مراتب یک جامعه بر اساس حکمت الهی در آفرینش عالم و وجود تطابق با آن است که پدید می‌آید. به همین دلیل مسئله اهلیت و طبع در پیشه‌ها و حرفه‌ها و مشاغل اهمیتی اساسی می‌یابد. هر کسی باید براساس طبیعت خود که توسط بزرگان جامعه کشف و دریافته می‌شود، پیشه یا صنعتی متناسب را برمی‌گزیند و همان صنعت مسیر تکامل او را محقق می‌سازد. جوامع سنتی بسان کره‌ای (شکل کامل) در نظر گرفته می‌شود که مرکز آن حقایق الهی و محورهای اساسی آن مرتبه پیامبران، امامان، حکیمان، کاهنان و فیلسوفان هستند و پوسته بیرونی این کره که آن را در برابر عوارض بیرونی محافظت می‌کند، پادشاهان، سپاهیان و رزم‌آوران هستند و فاصله میان این دو را مراتب پیشه‌ها و صناعات پر می‌کنند. سلسله‌مراتب جوامع سنتی دقیقاً سلسله‌مراتبی بر مبنای اهلیت (qualification) است نه سایر عوارض مترتب بر آن. بنابراین دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مدرن که با تقلیل‌گرایی همه امور به سطح مادی جهان، سعی در تفسیر و تحلیل امور دارند، در این مقام بیشتر به توهمات و تخیلات می‌گراید تا حقایق. درحالی‌که میرابوالقاسم فندرسی به حقایق می‌اندیشد و اسیر مفاهیم ذهنی خود نیست.

خدمت هنرمندان به طبقه درباریان و حاکمان ولایات و سلحشوران و امیران در راستای خلق آثار هنری بود، اما خدمت در کتابخانه سلطنتی برای هر هنرمندی هم نشان دادن اوج استادی در کار خود و هم حد اعلا مرتبه اجتماعی بود که می‌توانست به آن دست یابد. عضویت در کتابخانه و کارگاه‌های سلطنتی بالاترین حد طبقاتی و جایگاه اجتماعی بود که یک هنرمند آرزوی آن را داشت. انتصاب ریاست کتابخانه و کارگاه‌های سلطنتی توسط شاه انجام می‌شد و استادترین آنها به این سمت انتخاب می‌شدند. «پیشه‌وران کارگاه‌های سلطنتی (کارخانه‌های سلطنتی) در مقایسه با پیشه‌وران مستقل، مهارت و قابلیت‌های بیشتری داشتند؛ از این‌رو از موقعیت اجتماعی و اقتصادی خوبی بهره‌مند بودند. به همین

دلیل پیشه‌وران تمایل داشتند هنگامی که فرصتی دست می‌داد، به خدمت کارگاه‌های سلطنتی در آیند» (همان: ۵۵) امکان داشت معلمان ولیعهد در زمان حکومت او رفیق گرمابه و گلستانش شوند.

هرچند میرفندرسکی معتقد است که «حکما صحبت عوام را نشاید و عوام قدرت درک و تحلیل و پذیرش صحبت‌های حکیمانه را ندارند و کسی از جنس خودشان حال این شخص رئیس صنف باشد یا رئیس قبیله یا یک استاد کار خبره باید این سخنان حکیمانه را برای پذیرش و مقبولیت عامه به زبان موردقبول آنها برایشان بازگو نماید. از نظر میرکردان و لران و گروهی که سخنان حکیمان را نمی‌توانند بدون اندک مزیتی بپذیرند، در مرتبه ادنای انسانی قرار دارند و سایرین در شرف برایشان ارجع‌اند و ایشان باید فرمان‌بردار و فرمان‌بر باشند» (میرفندرسکی، ۱۳۷۸: ۲۰۸) بنابراین شهریاران صفوی صاحب‌فره نبودند.

### نتیجه‌گیری

میرفندرسکی همواره از سستی و کم‌مایه‌گی نوع انسان (هنرمند یا صانع) تن‌آسا و مسئولیت‌ناپذیری در مقابل تکالیف و وظایفی که در برابر جامعه بر عهده دارد، انتقاد می‌کند و با ارائه راه‌حلهایی سعی در بیداری و آگاهی‌بخشی به او را دارد. عدم تعمیق مطالب، ترک دقت، گسترش مدح و چاپلوسی را از مهم‌ترین آفات دوره صفویه معرفی می‌کند. ظاهرگرایی، سادگی، ساده‌لوحی و دچار سستی و کم‌مایگی شدن را همواره به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل حرکت رو به زوال می‌داند. انجام حداقل سه کار برای دوری از شرایط انحطاط و انحراف در صنعت و هنر و بازگشت به نظم لازم است: (۱) حذف فیزیکی یا قطع تمامی ارتباطات صانع فاسد با جامعه؛ (۲) اصلاح صانع خطاکار با تذکر و طی دوره‌های آموزشی برای بالابردن کارایی یا گماشتن شخص به‌کار دیگر؛ (۳) نادیده انگاشتن صانع فاسد در کل جامعه به علت بی‌ارزشی و قائل نبودن جایگاه برای هیچ‌کدام از طبقات و سیستم‌هایی که در حال کار نباشد. پاکسازی بخش‌های فعال جامعه برای قبول مسئولیت افراد فعال و مؤثر در هر جامعه‌ای لازم و ضروری است و این کار همان قدر لازم و ضروری است که فرد موهای زائد بدنش را از خود دور می‌سازد. باید مدیران اجتماعی چنین کاری را به‌عنوان کاری لازم با چاره‌اندیشی و به‌درستی انجام دهند. نظم‌گرایی و مدیریت آرگانیک جامعه از ضروریات یک جامعه سالم است که شاهان صفویه انجام نمی‌دادند. ملاک و میزان طبقه، در قالب صنعت سودمندی آن برای پایداری جامعه است. نوع رابطه پیشه‌ها با نهاد دین در تعیین ضروری و غیرضروری بودن آنها مؤثر است. عدم به‌کارگیری عقل و بهره‌مندی از آگاهی تا اواخر نیمه اول و خودباختگی فرهنگی و منفعت‌طلبی بیش از اندازه در نیمه دوم دلیل انحطاط هنر صفویه است. نتیجه بررسی تمامی آثار این پژوهش تأکید بر عدم پای‌بندی شاهان به اصول و مبانی اداره مملکت از سر ناآگاهی، تن‌آسایی، خودپسندی و خودبینی، مسئولیت‌ناپذیری و بی‌لیاقتی شاه برای نشستن بر مسند قدرت است. بی‌نظمی و نابسامانی ناشی از عملکرد شهریار در همه امور کشور تأثیرگذار است. این بی‌نظمی تا عمیق‌ترین لایه‌های جامعه رسوخ خواهد کرد از جمله پیشه‌وران و تولیدات آنها را تحت تأثیر قرار داده. همین امر باعث نابودی و گمراهی جامعه خواهد شد. ارتباط و تأمل شهریار با دنیای پیرامون بهتر از خودباختگی و تسلیم شدن او در مقابل بیگانگان و فرهنگ آنهاست. بزرگ‌ترین دلایل انحطاط، عدم شناخت خود، نقش و جایگاه خویشتن خویش به‌عنوان انسان هنرمند و عدم وفاداری به سنت‌های خود است.



## منابع

## کتاب‌ها

- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۴۱). *تاریخ بلعمی؛ تکمله و ترجمه تاریخ طبری*. تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: انتشارات طوس.
- بنی اردلان، اسماعیل. (۱۳۸۷). *سرفرسنگ‌های تحول در مسیر نگارگری ایران*. تهران: دانشگاه هنر.
- بنی اردلان، اسماعیل. (۱۳۹۱). *مجال آه*. تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- پرهام، باقر. (۱۳۷۳). *با نگاه به فردوسی - مبنای نقد خرد سیاسی در ایران*. تهران: نشر مرکز.
- جعفری، علامه محمدتقی. (۱۳۶۹). *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سیوری، راجر. (۱۳۷۲). *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- روملو، حسن. (۱۳۴۲). *احسن‌التواریخ*. به اهتمام عبدالحسین نوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زاده‌وش، محمدرضا. (۱۳۸۳). *راهنمای پژوهش درباره میرفندرسکی*. اصفهان: مهر قائم.
- دادگی، جلیل. (۱۳۷۰). *اوستا*. تهران: انتشارات مروارید.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۰). *اوستا*. تهران: انتشارات مروارید.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۶۷). *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی ایران*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- فریزر، جیمز. (۱۳۸۳). *شاخه‌های زرین*. مترجم: کاظم فیروزمند. تهران: نشر آگاه.
- فوران، جان. (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده: تاریخ اجتماعی ایران: از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ هجری شمسی تا انقلاب*. ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- عوض‌پور، بهروز. (۱۳۹۶). *رساله‌ای در باب گل و مرغ*. تهران: کتاب‌آرایی ایرانیان.
- کیوانی، مهدی. (۱۳۹۵). *پیشه‌وران و زندگی صنفی آنان در عهد صفوی جستارهایی در تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران*. ترجمه یزدان فرخی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۶۸). *نخستین انسان و نخستین شهریار*. ترجمه و تحقیق احمد تفضلی - ژاله آموزگار. تهران: نشر نو.
- میرفندرسکی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). *رساله صنایعیه*. به کوشش محقق: حسن جمشیدی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.